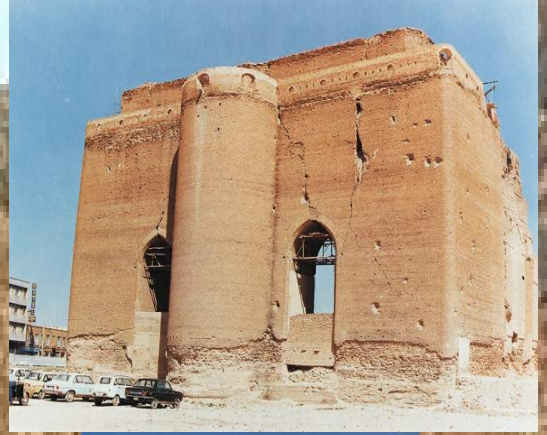




نقش
در جنبش های
انقلابی ایران

AZƏRBAYCAN in آذربایجان

Rolu İranın Devrimçi Tərpənişlərində

استاد راهنما: آقای سجادی
ارائه دهنده: میرقادر هاشمی
دانشجوی ترم ۲ کارشناسی ناپیوسته کامپیوتر سخت افزار
Kompüter Hardwareinin 2ci Term Öyrəncisi
جهت ارائه به عنوان کنفرانس درس انقلاب اسلامی ایران و ریشه های آن
İran İslam Devrimi Və Onun Kötükləri
Dərsinin Konferansı Üçün İraə Olunur

فهرست محتویات

مقدمه.....	۳
فصل یک: خلاصه ای از تاریخ باستان و میانه آذربایجان و تورکان	
ایران تا اوایل قرن ۱۸ میلادی.....	۵
جنبش های مردمی قبل از اسلام.....	۷
بابک خرمدین و ستیز با مهاجمین بیگانه.....	۹
جنبش های اصلاحی دینی از اواسط عباسی تا ظهور صفویه.....	۱۱
صفویان و افشار و قاجاریان.....	۱۲
فصل دوم: زمینه های بیداری روشنفکران در آذربایجان.....	
تراژدی جدایی.....	۱۴
انقلاب مشروطه.....	۱۶
محمد امین رسولزاده و حزب مساوات.....	
	۱۸
فصل سوم: سه جنبش و سه سرکوب.....	
شیخ محمد خیابانی و حکومت دموکراتیک آزادیستان.....	۲۰
فرقه ی دموکرات آذربایجان.....	۲۱
انقلاب اسلامی ایران و حزب خلق مسلمان.....	۲۵
منابع و مأخذ.....	
	۳۰

مقدمه

با مطالعه ی تاریخ باستان و میانه آذربایجان از منظر جنبش های سیاسی، اجتماعی انقلابی و رد گیری طرز تفکر و سیر تکامل این تفکرات و بررسی ارتباط این حرکات با حرکت های سراسری می توان به تفکرات این ملت در اعصار گذشته و تاثیرات آن در تمام ملت های ایران پی برد، اما با ورود به تاریخ معاصر آذربایجان شاهد آن خواهیم بود که در تمامی جنبش های انقلابی معاصر روی داده در ایران میتوان نقش آغازگر و بی بدیل آذربایجان را مشاهده نمود اما با مطالعه ی دقیق این حرکات به نکات بسیار فاحش مشترک در این حرکات می رسیم، به جرات می توان گفت جنبش های آذربایجانی معاصر: مشروطه، خیابانی، و پیشه وری و خلق مسلمان علی رغم این که در آذربایجان شکل گرفته بودند و دارای حامیان فراوانی میان ملت آذربایجان بودند اما پیش از آنکه خواهان اعمال نظریات خود بر روی آذربایجان باشند، به فکر تمام کشور ایران بوده و سعی بر اعمال نظریات خود نموده اند که از این چهار جنبش تنها در جنبش مشروطه مجاهدین آذربایجان توانستند تا حدودی نظریات خود را بر کرسی بنشانند ولی هر سه جنبش بعدی به شکل فجیعی سرکوب شدند.

البته میل این چنانی آذربایجان در دلسوزی برای کل ایران ریشه در آن دارد که بعد از ورود اسلام به ایران و اداره آن به صورت حکومت های کوچک تابع خلیفه اسلامی و سپس با ورود قشون مغول به ایران و از بین رفتن استعمار ۶۰۰ ساله مسلمانان هنوز جغرافیایی که ایران می نامیمش به نام حکومت های اداره کننده ی آن شناخته میشد تا این که شاه اسماعیل ختایی همه این جغرافیا را متصرف و نام ایران را به صورت رسمی به این جغرافیا بازگرداند. از این روست که آذربایجان همواره داعیه ی پدری و سر بودن برای این جغرافیایی که ایران نامیده میشود داشته است اما با سقوط سلسله ی تورک آذربایجانی قاجار توسط توطئه ممالک انگلیس و روس برای اولین بار شاهد روی کار آمدن رضاخان با سیاستی سانتئرایست و

اعتقاد به برتر بودن نژاد فارس و آریایی هستیم ، پس این سرسپرده ی وابسته به بیگانه برای اینکه منافع اربابان خویش را حفظ کرده و ایران را به کشوری ضعیف و بی اراده و بی هویت تبدیل نماید از همان ابتدا سعی در سرکوب آذربایجان که مهد تمدن و قدرت و فرهنگ می باشد مینماید و زبان تورکی را بدون توجه به این که بیشترین جمعیت متکلمان را در بین زبان های جغرافیای ایران دارد ممنوع میکند .

با روی کار آمدن پهلوی دوم و جمهوری اسلامی نیز این سیاست های مرکزگرائی ادامه پیدا کرده و تا کنون نیز ادامه دارد .

در این مقاله منظور از آذربایجان تا سال ۱۸۱۴ میلادی تمام مناطق آذربایجان جنوبی(شامل استانهای آذربایجان شرقی و غربی ، اردبیل، زنجان، قزوین و همدان و قسمتهایی از استانهای مرکزی و گیلان کنونی می باشد) و آذربایجان شمالی(شامل جمهوری آذربایجان و جمهوری خود مختار نخجوان و جمهوری ارمنستان و قسمتهایی از جمهوری خودمختار داغستان در فدراسیون روسیه کنونی) میباشد و پس از آن(سال ۱۸۱۴م) منظور از آذربایجان ،آذربایجان جنوبی(که در بالا خودش مشخص شده)می باشد.

با تشکر از آقای سجادی استاد محترم درس انقلاب اسلامی و ریشه های آن که با پاسخ به سوالات اینجانب در نوشتن این مقاله مرا کمک نمودند.

فصل یک: خلاصه ای از تاریخ باستان و میانه آذربایجان و تورکان ایران تا اوایل قرن ۱۸ میلادی

برای درک بهتر تاریخ آذربایجان بایستی مهاجرت قبایل و طوایف تورکان به ایران و منطقه ی خاورمیانه را بررسی نمود ، در مورد ملتهایی که قبلاً در آذربایجان زیسته اند می توان به سومنرها، ایلامیها، هوریها، آراتاها، کاسسیها، قوتتیها، لولوبیها، اورارتوها، ایشغوزها (ایسکیتها)، مانناها، گیلزانها، کاسپیها و ... اشاره کرد که زبان تمامی آنها التصاقی و جزو خانواده زبانهایی تورکی بوده (۱) از این میان سومنریها، ایلامیها و هوریها اقوامی بودند که اولین تمدنها و مدنیتهای را روی زمین بنا نهادند.

با توجه به موارد فوق میتوان گفت که ملتی با این سابقه از تاریخ و تمدن ملتی بوده که همواره به تغییر و اصلاح در امور خویش معتقد بوده و به همین دلیل توانسته تا این دوران نیز خود را حفظ نماید با نگاهی به گذرا به تحقیقاتی که در مورد زبان سومنریان به عنوان اولین تمدنی که با اختراع الفبا دوران تاریخی بشر را آغاز کرده و مقایسه این زبان با زبان تورکی آذربایجانی معاصر پس از گذشت ۵۵۰۰ سال هنوز نیز می توان لغتهای مشترک بسیاری یافت. (۲) در جدول زیر نمونه ای از این کلمات را مشاهده میکنید (۳).

تورکی آذربایجانی	سومنری	فارسی
iki-ikki)۲	İkki	دو
üç)۳	Uş	سه
Ana(aba-nənə)	Ama	مادر
Apa(ata-aba-apa-baba)	Abba	پدر
Bilgili(bilən)	Bilga	دانش
Çoban	Çolpan	چوپان
Dam(ev damı-ev)	Dam	خانه
De(demək)	De	بگو
Dərin(g<n)	Dirig	عمیق
Quzu(qoyun balsı)	Uzu	بره

خندین	Güləş	Gülən adam(gülünç-gülüş)
نخ	İb	İp(bağ-iplik-ipək)
کلیم	Gim	Kim(kim?)

درمورد نام آذربایجان و وجه تسمیه این جغرافیا بدین نام نیز متأسفانه اکثر مورخان غربی و ایرانی با استناد به نوشته های هرودوت تاریخدان یونانی وجه تسمیه اش را از نام آتروپاتن که والی این سرزمین در زمان حمله اسکندر می باشد میدانند این در حالی است که تاریخ نگاران نوین تورک به خصوص پروفیسور ذهتابی بر این نکته معتقدند که این نام ترکیبی از کلمات آذ(فوم آس) آر(قهرمان ملی)بای(خان،بیگ)جان(قان،پسوند مکان)(محل زندگی قهرمانان خان قوم آس) می باشد، نکته ای که تاریخ نگاران غربی و ایرانی بر آن پای فشاری میکنند این است که طوایف تورک پس از اسلام و در دوران خلافت عباسی و همچنین در دوران حمله ی مغول به ایران و خاورمیانه وارد شده اند که با تحقیقات نوین در تاریخ نگاری جهان و همچنین حفاری های باستانشناسی در تپه های باستانی ایران و بین النهرین اشتباه بودن این نظریات با استناد به التصاقی زبان بودن لوحه های گلی کشف شده متعلق به تمدن های سومئرو نیلام به اثبات رسید.و این نشان دهنده قدمت این زبان می باشد حتی با بررسی تاریخ دیرین ایران می توان به این نکته رسید که در سالهای ۹۰۰ قبل از میلاد تنها ۱۰ طایفه ی هندو اروپائی(باصطلاح آریایی)از هندوستان به طرف غرب مهاجرت کرده و با اجازه گرفتن از حکومت التصاقی زبان نیلام در نواحی پارس و کرمان کنونی سکنی گزیدند و در طول تاریخ ایران تنها در دوران هخامنشی و ساسانیان این خاندان قدرت را در دست گرفتند اما با توجه بهاین که این طایفه همواره خود را نژادی برتر می دانستند سعی در از بین بردن و به صورت درست آسیمیله و حل کردن ملت تورک ایران در خود بوده و بر همین اساس است که این دو سلسله نام پارس را به جغرافیای ایران تحمیل کردند و اروپائیان نیز از آریایی نژاد دانستن ایران ضرر نمیدیدند و این چنین است که وقتی مورخ اروپائی نژاد پرست شروع به نوشتن تاریخ ایران می کند همواره از کوروش شروع می کند و وی را آغازگر تاریخ در ایران می داند.

البته همان مورخ هنگامی که این سوال که پس مادهای قبل از هخامنشیان که بودند را جلوی خود می بیند میگوید مادها نیز آریایی بودند. بدون اینکه لوحه های مادی التصاقی زبان را مورد مطالعه قرار بدهد.

با این وصف می توان ماهیت تاریخ ۷ هزار ساله ی نوشتاری آذربایجان را مشاهده کرد.

جنبش های مردمی قبل از اسلام

در دوران قبل از اسلام و در زمان هخامنشیان پارس ها با نیرنگی که وارد کردند توانستند بر مادها چیره شوند و پس از آن حرکات بسیاری از طرف مادها که نیکان آذربایجانیان کنونی می باشند برای بازگرداندن حکومت بدست خویش انجام یافت عده ای از مادها با رفتن به شمال آذربایجان کنونی حاکمیتی مستقل از هخامنشیان ایجاد ساختند که یکی از بزرگان این حکومت تومروس زنی بود که در هنگام حمله ی کوروش به آذربایجان و در جنگی که در حوالی رود آراکس (ارس، آراز) روی داد کوروش را کشت.

علت عدم تمایل آذربایجانیها (مادها) در آن زمان این بود که مادها مردمی مذهبی بودند ولی مذهب پارس ها مذهبی خشن بود که هر یک از مغ های اینان (پارسیها) می توانستند قوانینی را در معابد خود اجرا کنند و این باعث شده بود تا دسترنج ملت توسط مغ ها تاراج گردد یکی از مغ های مادی به نام گئوماتا که شباهتی بسیار به بردیا برادر کمبوجیه شاه وقت هخامنشی داشت و با مغ های پارس و مذهبی که درست کرده بودند مخالف بود و برای از میان بردن این مذهب دست به قیام زد تا مذهب نیاکان خویش را بر مسند بنشاند که بر پایه ی آن مذهب همه مغ ها باید تابع یک قانون جامع بودند تا دست مغ های سواستفاده گر را از دست رنج مردم قطع کنند

این جریان وقتی پیش آمد که کمبوجیه دومین شاه سلسله ی هخامنشی در صدد برآمد تا برای فتح مصر لشگر کشی کند اما می ترسید که برادرش بردیا از این موقعیت سواستفاده کرده و در غیاب وی تاج و تخت را صاحب شود بنابراین دستور داد تا بردیا را به طور مخفیانه بکشند وقتی که گئوماتا از این جریان آگاه شد پس از عزیمت کمبوجیه به مصر ،خود را بردیا معرفی کرد و بوسیله دوستانی که در دربار هخامنشی داشت بر تخت نشست و دست به اصلاحات مذهبی زد و همچنین مادها که به عنوان شهروند درجه دو محسوب می شدند و حق داشتن زمین برای کشاورزی را از دست داده بودند دوباره اختیارات خود را در دست گرفتند. اما این موفقیت گئوماتا دیری نپایید و کمبوجیه پس از اطلاع از وضعیت روی داده لشگرکشی را متوقف کرده و با کمک سران طایفه های پارس که داریوش یکی از آنها بود گئوماتا را

دستگیر و اعدام کرد و تمامی بزرگان ماد را به علت این شورش از تیغ گذراند و شهر هگمتانه (هالماتان) در زبان مادی به معنای مکان زندگی قوم ماد)) را به ویرانه ای پر از جسد تبدیل کرد و پس از آن نیز تازمان حمله ی اسکندر مقدونی این ظلم و ستم نسبت به آذربایجانیها اعمال میشد چنانچه در ادبیات شفاهی کنونی آذربایجان نیز از اسکندر به بزرگی یاد می شود زیرا به نوعی ناجی آذربایجان و ملتهای غیر پارس آن زمان از دست ظلم و ستم امپراطوری هخامنشیان می باشد.

پس از حمله ی اسکندر، وارثان وی که سرداران مقدونیه ای بودند حکومت سلوکیان را که حکومتی استعماری بود تاسیس نمودند در این دوران بود که تورکهای ساکن ایران بر علیه سلوکیان قیام کردند و حکومتی ملوک الطوائفی (فدرال امروزی) را تشکیل داده بودند که موجب حفظ منافع تمام ملت های ساکن در جغرافیای ایران آن روز بود واعضان این حکومت طایفه ی اشکانی (ایش گوز) (ایچ اوغوز)، اسکیت) از طوایف اوغوز که شاخه ای از طوایف تورک بودند و با قبایل تورک آذربایجان (ماد) که آنها نیز طایفه ای از اوغوز بودند همخونی داشتند.

سلسله ی اشکانی با قدمت ۶۰۰ سال طولانی ترین سلسله ی تاریخ ایران و بدون کشمکش ترین آنها می باشد که بر اساس دموکراسی فدرالی موجب آرامشی نیم هزار ساله در ایران شد . در اواخر دوره ی اشکانی طایفه ی ساسان که حاکمیت ایالت فارس را داشتند از نظام ملوک الطوائفی که اختیارات ایالات را زیاد کرده بود سواستفاده نموده و بر علیه اشکانیان دست به شورش زده و با نفوذ زیادی که در سیستم اداری اشکانیان کرده بوند حکومت اشکانیان را بر انداختند اردشیر مؤسس سلسله ی ساسانیان بود که فردی نژاد پرست بود و خواهان بازگشت سیستم اداره کشور به صورت هخامنشیان و طبقه بندی جامعه به طبقات مالکین، دهقانان و کسبه و پیشه وران بود و همه این سیاست ها نیز در نهایت اجرا شد و مردم دوباره به دوره ی ظلم واستبداد بازگشتند، مردم عادی یعنی دهقانان و کسبه بایستی تلاش و کار می کردند تا دست رنج های آنان صرف ساختن و پر کردن معابد و کاخ های خاندان سلطنتی و مالکان شود. در این میان فشار علیه مرم غیر پارس نیز دو چندان بود و مردم آذربایجان نیز از این مورد مستثنی نبودند، آذربایجان با این که مرکزیت مذهبی را در دست داشت اما همین مورد موجب می شد تا مردم تمام دست رنج خود را صرف ساختن معابد بزرگ برای شاهان کنند. در همین زمان بود که مزدک موبد شورشی آذربایجانی دست به قیام زد تا زمین را به خود دهقانان دهد و پیشه وران را از دادن دست مزد خود به عنوان مالیات معاف کند اما این حرکت نیز بوسیله ی انوشیروان باصطلاح عادل!!! سرکوب شد که در طی این سرکوب

۴۰۰۰۰ مزدکی در تبریز کشته شدند این حرکت را به نوعی میتوان یکی از اولین حرکت‌های کمونیستی در طول تاریخ نام برد.

بابک خرم‌دین و ستیز با مهاجمین بیگانه

مجسمه بابک در جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی)



با ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان و سیاست توسعه‌ی اراضی که توسط حاکمان مسلمان در پیش گرفته شده بود ایران نیز همچون سایر همسایگان شبه جزیره عربستان و در زمان خلیفه دوم مورد تهاجم اعراب مسلمان قرار گرفت و با توجه به این که درست ۵۰ - ۷۰ سال قبل از حمله اعراب مزدکیان در زمان انوشیروان سرکوب شده بودند و مردم نسبت به وضعیت حاکم ناراضی بودند اعراب مسلمان از این موقعیت استفاده کرده کشور ایران را مورد تهاجم قرار دادند، مردم نسبت به شعار هایی که توسط مهاجمین مسلمان داده می شد خوش بین بودند، اما

با گذشت زمان این شعارها رو به فراموشی گذارده شدند و همان سیستم طبقاتی ساسانیان حاکم بود با این تفاوت که مالکان پارس جای خود را به ملاکین عرب داده بودند.

در این زمان بود که طرفداران مزدک و اندیشه های وی که در خفا می زیستند در مناطق دور افتاده ی آذربایجان با جمع کردن روستائیان علیه حکام عرب قیام کردند و همه روستائیان زمین های روستا را به صورت مشترک کاشته و برداشت می کردند و سپس محصول را در آخر سال میان اهالی روستا تقسیم می کردند این گروه ها بعدها خرم دین (حورم دین (آزاد دین)) نامیده می شدند رهبر اینان در زمان هارون الرشید خلیفه ی عباسی جاویدان نام داشت پیروان جاویدان در آن زمان از همدان تا دربند و از ری تا ارض الروم گسترده

بودند. در زمان خلافت امین پسر هارون بود که بابک (بای بیگ) (آقای آقایان، خان خانان)) پس از مرگ جاویدان به رهبری خرمدینان رسید بابک با دیدن وضعیت اسفناکی که حاکمان مسلمان به نام برابری و برادری به وجود آورده بودند و جان و مال و ناموس مردم را از آن خود می دانستند در اجلاسی که با سران خرمدینان داشت قسم خورد که تا آذربایجان را از اشغال مسلمانان در نیاورد شمشیرش را در غلاف نخواهد گذاشت و بدین گونه مبارزه ی خود را علیه مامون خلیفه عباسی در سال ۱۹۸ هجری شروع کرد. در آن دوره ی تاریخی دو مسئله ی مهم حکومت عباسی را به خطر انداخته بود یکی قیامهای ملی در میان ملتهای ایرانی بود که به رهبری بابک در آذربایجان و مازیار در مازندران و افشین در پارس ادامه داشت و دیگری مسئله ی اختلاف مذهبی بود که علویان در راس گروه دوم خواستار حکومت یکی از نوادگان حضرت علی (ع) بودند.

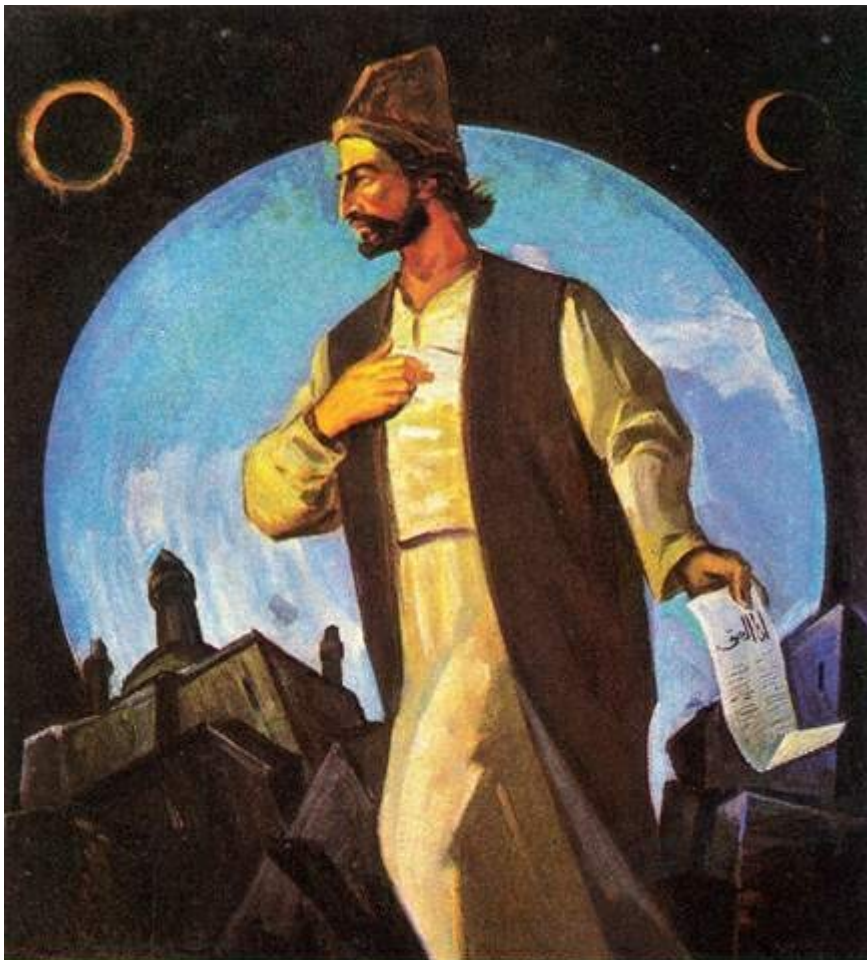
چون هردو گروه این مخالفان بزرگ همزمان بر علیه حکومت عباسی شوریده بودند مامون در پی چاره ای شد و ابتدا گروه دوم یعنی علویان پس از آنکه امام رضا (ع) ولیعهدی و دامادی مامون را پذیرفت بر جای خود نشستند و سپس در میان ملیتهای قیام کرده نیز بابک و مازیار حاضر به صلح با خلیفه نبودند اما افشین با خلیفه صلح کرده و وارد لشکر خلیفه شد. بزودی با خیانت افشین مازیار سرکوب شد اما بابک در مقابل خلیفه و افشین ایستاد و حتی نائل به موفقیت های بسیاری شد چنانچه قسمتهای مرکزی ایران تا شهر همدان و اصفهان و از شمال تا دربند و گرجستان در دست فدائیان آذربایجان (خرمدینان) قرار داشت وضع چنان بر خلیفه عباسی تنگ شده بود که المعتصم بالله پسر مامون از ترس سقوط بغداد؛ دارالخلافه را به سامرا منتقل کرد.

اما، حکومت خرمدینان بیش از ۲۰ سال طول نکشید. و با خیانت دوستان که افشین بزرگترین آنها بود بابک این اسطوره ی جاودان ملت آذربایجان پس از سقوط قلعه بزد در شهر کلبر (اکنون به قلعه بابک مشهور است) بدست نیروهای خلیفه افتاد، سرانجام در ۲۲۰ هجری قمری بابک را در میدان اصلی شهر سامراء در طی مراسمی که در آن خلیفه و اهالی شهر حاضر داشتند ابتدا دودست و سپس دو پا و سپس سرش را از تن جدا کردند هنگامی که دست چپ وی توسط جلاد قطع گردید وی دستش را در حالی که خون از آن فوران می کرد روی صورتش مالید وقتی خلیفه این صحنه را دید شگفت زده پرسید که چرا این کار را می کنی؟- بابک در پاسخ گفت: "سارالا، سارالا اولمک دن؛ قیزارا، قیزارا اولمک یاخشی دیر" یعنی اینکه: چون از من خون می رود تا چند لحظه ی دیگر صورتم زرد می شود، اگر کسی این صحنه را ببیند فکر میکند که من از ترس تو رنگم زرد شده؛ اما من با مالیدن خون در صورتم می

خواهم بگویم که من با روی سرخ مرده ام و هیچ ترسی از تو ندارم. و چنین شد که بابک خرمدين به اسطوره در مقابلۀ با بيگانگان متجاوز برای ملت آذربايجان تبديل شد.

جنبش های اصلاحی دینی از اواسط عباسی تا ظهور صفویه

پس از سرکوب قیام بابک و خلاء فکری که در اثر این پدیده در آذربايجان روی داد ملت آذربايجان با سرعتی بسیار به اسلام می پیوستند، ولی اسلام اورتودوکس سنی با روحیه ی ملت آذربايجان سازگار نبود بر همین پایه و اساس بود که اکثر آذربایجانیان به فرقه های مختلف علوی ایمان آوردند؛ از همین روست که در اواخر قرن ۵ هجری شاهد فعالیت بسیار وسیع حسن صباح و طرفدارانش تحت نام اسماعیلیه هستیم که همچون خرمدينان از قلعه های کوهستانی برای استتار و مقاومت استفاده می کنند.



از دیگر جریانات فکری مذهبی که آن دوره در خاورمیانه مرسوم بودند فرقه های صوفی بودند یکی از این فرقه ها فرقه ی حروفیه بود که به رهبری نسیمی شاعر و اندیشمند آذربایجانی طرفداران زیادی را از قفقاز تا مرکز ایران و از خراسان تا سوریه جمع کرده بود اندیشه های وی بر اساس اصالت وجود انسان شکل گرفته بود، در آن زمان تیمور از نوادگان چنگیز بر ایران حاکم بود وی که از اندیشه های فرقه

ی حروفیه واهمه داشت دستور به کشتار طرفداران این فرقه داد، و بنابراین عماد الدین نسیمی رهبر فرقه نیز در دمشق دستگیر شد و به دستور حاکم دمشق پوست وی را از تنش جدا

کردند، آری آذربایجان همواره به عنوان موطن اندیشه های نوین شناخته شده اندیشه ی اصالت وجود که در میان اندیشمندان قرن ۱۹ میلادی در غرب مشاهده می شود در قرن ۱۲ میلادی در آذربایجان به ایدئولوژی برتر بدل شده بود.

گروه صوفی دیگری که برحول محوریت شهر و خانقاه اردبیل رشد کرد، مکتب صوفی گری بود که به رهبری خاندان صفوی شکل گرفته بود و در تمام خاورمیانه و بخصوص در میان علویان سوریه و آناتولی طرفداران بسیاری داشت که این فرقه ی صوفی بعدها یکی از بزرگترین اندیشه های سیاسی دینی را ارائه داد که در قسمت بعد به ابعاد سیاسی این مجرا خواهیم پرداخت.



صفویان و افشار و قاجاریان

همانگونه که اشاره کردیم قدرت گرفتن خاندان صفوی و جمع شدن مریدان فراوان در خانقاه اردبیل از اوایل قرن هفتم هجری شروع شد این فرقه در اواخر قرن نه هجری به قدرت مندترین اندیشه مذهبی در منطقه تبدیل شده بود و حکومت حاکمان محلی نیز به نوعی به حمایت معنوی این خاندان نیاز داشت در این اسنا بود که شاه اسماعیل فرزند شیخ جنید و از نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی با استفاده از مریدان خود که جمعیت بسیاری نیز بودند، برای به حاکمیت رساندن عقاید مذهبی سیاسی خاندانش شروع به قیام بزرگی کرد مریدان وی قیزیلباش نامیده می شدند بنابراین قیام از اردبیل شروع شد و در تاریخ کوتاهی به تمام آذربایجان و ایران و خاورمیانه بسط پیدا کرد.

شاه اسماعیل پس از چندین پیروزی در شهر تبریز به عنوان اولین شاه سلسله ی صفوی بر تاج گذاری نمود و مذهب شیعه را برای اولین بار در ایران رسمی نمود و همچنین زبان تورکی آذربایجان را نیز زبان رسمی دولت نمود؛ شایان ذکر می باشد که شاه اسماعیل شاعری توانا و چیره دستی بود که اکثراً به زبان تورکی شعر می سرود و لقب ختائی را در شاعری به خود داده بود هم اکنون نیز علویان (علی الهی ها و گوران ها) در ایران و تورکیه و عراق از اشعار شاه اسماعیل در مراسم های مذهبی خویش استفاده می کنند؛

همانگونه که در مقدمه نیز اشاره شد شاه اسماعیل اولین حاکم بعد از اسلام بود که دولت حاکم بر جغرافیای ایران کنونی را دولت ایران نامید ، شاه اسماعیل را می توان اولین جنبش سیاسی اسلامی با محتوای اصلاح شده نسبت به نظام های اسلامی سنی در نظر گرفت که این سیاست اصلاحی و انتقادی نسبت به حاکمان سنی اسلامی تا اواخر دوره ی قاجار توسط شاهان تورک آذربایجانی که پایبند به اصول شاه اسماعیل بودند ادامه پیدا کرد، این جنبش انتقادی مذهبی حتی خلفای اول، دوم و سوم راشدین را زیر سوال می بردند.

پس از شاه اسماعیل فرزندان وی پایتخت را از تبریز به قزوین و اصفهان منتقل کردند ولی آذربایجان هنوز هم پایتخت معنوی این سلسله بود، یکی از بزرگترین اشتباهات شاه عباس صفوی از نوادگان شاه اسماعیل این بود که زبان فارسی را زبان رسمی دولت و دربار اعلام کرد و با این کار بود که سنت غلط رسمی بودن زبان فارسی در ایرانی که اکثریت جمعیتش را تورک زبانان تشکیل داده و حاکمان آن نیز تورک زبان بودند پا برجا ساختند. سلسله ی صفوی در اواخر توسط افغانها مورد تاخت و تاز قرار گرفت اما حاکمیت افغانها بر ایران محدود بود و هفت سال بیشتر نپائید ؛

در این زمان بود که نادر خان افشار که تنها حاکمیت شهر اردبیل را در دست داشت دست به حرکتی بزرگ زده و ابتدا آذربایجان و سپس تمام ایران را از بیگانگان رها کرد و وی ابتدا به نام شاه طهماسب دوم صفوی می جنگید و وی را اما پس از روی دادن حوادثی بین شاه طهماسب دوم و نادر ، نادر سران قزیلباشها را در دشت مغان جمع کرد و از آنها خواست تا بین او و شاه طهماسب یکی را انتخاب کنند که قزیلباش ها نادر را به عنوان شاه ایران برگزیدند و بدین ترتیب اولین انتخاب دموکراتیک در ایران انجام شد و نادر در آستان دوز تاج گذاری کرد. پس از نادر زندیان که طایفه ای غیر آذربایجانی بودند بر تخت نشستند و در این دوران بیشتر حاکمان محلی آذربایجان تابع کریم خان نبودند؛

یکی از قویترین طوایف آذربایجانی که در دوران شاه عباس به استرآباد (گرگان) کوچانده شده بودند طایفه ی قاجار بودند؛ آقا محمد خان قاجار که در زمان مرگ کریم خان رئیس این قبیله بود. پس از مرگ کریم خان دست به قیام زد و توانست تمام مناطقی را که ایران در زمان صفویه بر آن حاکم بود را به ایران بازگرداند، اما حاکم گرجستان که در آن زمان تابع آقا محمد خان بود، قیومیت روسیه را پذیرفت در این موقع آقا محمد خان تصمیم به حمله ی به قفقاز و بازگرداندن گرجستان به ایران گرفت که در اتراقی که در شهر شوشی در آذربایجان شمالی داشت توسط نوکرانش کشته شد و این مسئله باعث بروز نا بسامانی هائی شد که بعدها پس از

روی کار آمدن فتحعلی شاه موجب جنگ های بین ایران و روسیه شد که در فصل بعد به این مسئله و عواقب آن خواهیم پرداخت.

فصل دوم: زمینه های بیداری روشنفکران در آذربایجان

تراژدی جدایی

در اوایل قرن نوزدهم، روسیه و ایران بر سر کنترل قفقاز و آذربایجان جنوبی بارها جنگیدند. ایران در اولین عملیات نظامی شکست خورد. طرفین در سال ۱۸۱۳، قرارداد گلستان را منعقد کردند و ایران بخش بزرگی از قفقاز را به روسیه واگذار کرد. بار دیگر در ۱۸۲۵ رویارویی بزرگی که روی داد و ایران مجدداً شکست خورد. در فوریه ۱۸۲۸، معاهده ترکمانچای امضا شد و ایران مابقی قفقاز را نیز از دست داد. رود آراز به عنوان مرز شناخته شد، و به این ترتیب آذربایجان تحت دو حاکمیت درآمد. از نظر بسیاری از آذربایجانیها، این معاهده سمبل جدایی مردم بوده و احساس فرد نسبت به آن، شاخصی از هویت ملی گردید. بخش حاضر بر آذربایجانیهای شمال رود آراز متمرکز است، چرا که آنان به امپراطوری روسیه پیوستند، در حالیکه جنوبی ها تحت سلطه همان حکومت باقی ماندند.

به عنوان بخشی از معاهده ترکمانچای، روسیه حقوق اقتصادی خاصی در آذربایجان جنوبی به دست آورد، و تأثیرات خود را بر این منطقه گسترانید. علیرغم تقسیم رسمی آذربایجان، پیوندهای مستقیم بین آذربایجانیها دو طرف مرز ادامه یافت، خصوصاً به خاطر تعامل اقتصادی فعال میان دو منطقه. به نظر می رسد که ایران و آذربایجان شمالی همچنان در یک فضای روشنفکری و فرهنگی باقی مانده اند. تأثیرات دوجانبه بسیار عمده بود، و متفکران و فعالان مهم بین مرزهای شمال و جنوب آذربایجان رفت و آمد می کردند. پیوندهای دوطرفه فرهنگی ادامه یافت و اشعار، ترانه ها و افسانه های مشترک در میان آذربایجانیهای دو سوی آراز بسط یافت. به علاوه، این جدایی به آذربایجانیها نقش انحصاری گذرگاه ایده ها را در میان سه امپراطوری اطرافشان بخشید. به خصوص از آنجا

که آنان می‌توانستند متون منتشر شده به ترکی و روسی را بخوانند "در بین این متون، آثار ترجمه شده‌ای از زبانهای اروپایی نیز موجود بود" و می‌توانستند افکار خود را به هم قومی هایشان در ایران انتقال دهند. همچنین می‌توانستند در امتداد ایده‌های برجسته روشنفکران ایرانی، مسلمانان امپراطوری روسیه و امپراطوری عثمانی حرکت کنند.

گروههای مسلمان در امپراطوری روسیه، اولین مسلمانانی بودند که تحت سیطره حاکمیت استعماری اروپا قرار گرفتند. به عنوان بخشی از سیاست استعماری روسیه، بیشتر اختیارات تشکلهای روحانیان مسلمان از آنان سلب شد. با رها شدن از قدرت نفوذ روحانیون، آذربایجانیها و سایر مسلمانان روسیه به پایگاه سکولاریسم و حامیان قدرتمند تحصیلات مدرن در دنیای اسلام تبدیل شدند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، سه گرایش عمده در هویت جمعی آذربایجانیها نمایان شد. اول، به نظر می‌رسید که اکثر فعالان سیاسی دارای هویتی مسلمان هستند که عمدتاً قرا قومی بوده و با فضای اسلامی بزرگتری شامل ایران، قفقاز اشغال شده توسط روسیه، و بخشهایی از امپراطوری عثمانی شناخته می‌شد. حاملان این اندیشه، اغلب بخشهای مختلف این منطقه را پوشش می‌دادند، و به نظر می‌رسید که آثار ایدئولوژیک آنها مورد توجه همه مردم این منطقه است. آذربایجانیها می‌توانستند خود را هم ترک و ایرانی، و هم با کمی ناسازگاری، روسی بدانند. برخی از آنان همزمان یا در دوره‌های مختلف فعالیت خود، در جنبشهای سیاسی هر سه منطقه شرکت داشتند.

دوم، بسیاری از روشنفکران برجسته آذربایجانی صرف نظر از ماهیت جنبش سیاسی که به آن تعلق داشتند، طرفدار ارزشهای لیبرال بودند. بسیاری حاکمیت اقتدارگرایانه ناشی از روحانیون را رد می‌کردند، و از آزادی اندیشه و استقرار تحصیلات و آموزش مدرن، فارغ

از محدودیتهای سنتی حمایت می نمودند. بسیاری از آذربایجانیها کوشیدند تا ارزشهای لیبرال را با مکتبهای نظیر اسلامگرایی ادغام کنند، چرا که برای آذربایجانیها به عنوان روشی برای عبور از فاصله موجود در ترکیب منحصر به فرد هویت شیعه و هویت ترکی آنان جذابیت داشت.

سوم، برخی آذربایجانیها شروع به نوشتن درباره ناسیونالیسم محلی آذربایجانی کردند. اغلب آنها هویت فرهنگی ترکی را به عنوان جز مهمی از هویت آذربایجانی می دانستند و بسیاری از آنها از هویت ملی آذربایجانی در این دوره که آنان را ترک آذربایجانی می دانست، طرفداری می کردند. در اواخر قرن نوزدهم، پدیدار شدن مطبوعات آذربایجانی زبان، مهمترین تجلی ظهور ناسیونالیسم آذربایجانی به شمار می رود. در این دوره، ناسیونالیسم آذربایجانی در آذربایجان شمالی برجسته تر شد، احتمالاً به خاطر اعمال تبعیض از جانب حکومت روسیه علیه آنان، به ویژه در زمینه اقتصادی باشد.

انقلاب مشروطه

در ابتدای قرن بیستم، آذربایجانیهای ایران جنبش مشروطه ایران را رهبری کرده و بیشتر روشنفکران آذربایجانی به عنوان ایرانی شناخته شدند. در آن زمان، دو گرایش عمده هویتی در میان فعالان آذربایجانی ایران بروز یافت: برخی از فارس شدن آذربایجانیها و اقلیتهای دیگر در ایران، برای اتحاد و سهولت توسعه یک کشور مدرن هواداری می کردند. عده ای دیگر طرفدار استقرار یک حکومت مشروطه اصلاح شده و فراقومیتی در ایران شدند که خودمختاری فرهنگی را ممکن می ساخت. برخی اعضای این گروه از خودمختاری آذربایجان و دیگر گروههای قومی ایران به عنوان ابزاری برای تشکیل ساختارهای سیاسی لیبرال در ایران، حداقل در یک مقیاس محلی، حمایت کردند. به طور کلی، فعالانی که در قفقاز تحصیل کرده و به تماس با هم قومیهایی خود در شمال، شامل چچی ها، ادامه داده بودند، به حمایت از حقوق فرهنگی و زبانی آذربایجانی در ایران تمایل داشتند. در عوض، آنهایی که به تماس با هم قومیهایی خود در شمال، ادامه

نداده و اغلب در تهران تحصیل کرده بودند، عموماً از فارس سازی آذربایجانیهای ایران حمایت کردند.

تبریز - پرجمعیت ترین شهر آذربایجان - مرکز فعالیتهای انقلابی ایران در ربع اول قرن بیستم بود. اعتراضاتی که انقلاب مشروطه‌ی ایران را در سال ۱۹۰۶ به راه انداخت، از تبریز آغاز شد. اکثریت فعالان آذربایجانی در انقلاب مشروطه‌ی ایران خواهان دنبال کردن اهدافی بودند که در سرتاسر ایران بر رژیم تاثیر می گذاشت. با این وجود، آذربایجانیها در تلاش برای حفظ رژیم مشروطه در برخی موقعیتهای، به جدایی از ایران تهدید نمودند تا با رژیم شاه مقابله کنند.^{۸۰} این امر، حداقل، از آگاهی آنان نسبت به هویت مشخص در چارچوب ایران، و از درک قدرت سیاسی بالقوه آنان حکایت می کرد.

در این دوره، معدودی از نویسندگان در ایران برای تقویت هویت خاص آذربایجانی فعالیت می نمودند. یکی از آنان میرزا حسن رشدیه بود که در سال ۱۹۰۵ کتاب درسی «وطن دلی» را در تبریز منتشر کرد. وی این کتاب آذربایجانی را بر پایه ادبیات و فولکور آذربایجانی نوشته بود.^{۸۱} برخی از نویسندگان با روزنامه‌ی دو زبانه‌ی ترکی - فارسی «آذربایجان» همکاری می کردند، که در سال ۱۹۰۷ آغاز به کار کرد. این روزنامه

دیدگاههای مختلف در مورد چگونگی هویت ملی را منتشر کرده و مجله‌ی طنز *ملانصرالدین* را سرمشق خود قرار داد.

بعد از انقلاب مشروطه‌ی ایران در سال ۱۹۰۶، شوراهای محلی یا انجمنها برای کنترل انتخابات محلی پارلمان تشکیل شدند. اعضای انجمن تبریز اختیارات خود را فراتر از این نقش گسترانیدند و حتی بعد از انتخابات در جلسات دائمی حاضر بودند، حرکتی که تمایل آذربایجانیها به حکومت محلی را نشان می‌دهد.

در سال ۱۹۰۸ محمد علی شاه قاجار برای معکوس ساختن نتایج انقلاب مشروطه تلاش کرد و حکومت استبداد را بر ایران تحمیل کرد. اهالی تبریز تحت رهبری ستارخان آذربایجانی، اولین مقاومت کنندگان در برابر شاه بودند. افراد ستارخان شهر تبریز را به نام «انجمن تبریز» تصرف کردند و پرچم انجمن تبریز جایگزین پرچم ایران شد. ستارخان اعلام کرد که «ملت آذربایجان» از پذیرش حاکمیت محمد علی شاه سر باز زده است. آنها تبریز را پایتخت موقت ایران اعلام کردند.

در حالی که اغلب فعالان آذربایجانی در انقلاب مشروطه ایران هوادار فارس کردن آذربایجانیها و متمرکز ساختن دولت ایران بودند، ادبیات دوران قیام ستارخان، که نقش

آذربایجانیها را در تاریخ ایران برجسته کرد، آذربایجان را سرزمین اجدادی می‌خواند و فضایل آن را می‌ستود. به علاوه انتشار روزنامه‌ی ترک زبان *آنادیلی* (زبان مادری) در تبریز و در همین ایام شروع شد؛ این روزنامه بر زبان و فرهنگ بومی آذربایجانی تاکید می‌کرد و آثار ادبی آذربایجان شمالی را نیز منتشر می‌ساخت. ستارخان پیوندهای نزدیکی با حزب چپ‌گرای *فرقه اجتماعیون در قفقاز* داشت.

محمد امين رسولزاده و حزب مساوات

انقلاب ترکهای جوان ترکیه در سال ۱۹۰۸، به هویت فرهنگی ترکی و به تمایلات ناسیونالیستی محلی در روسیه انگیزه داد. این تمایلات با بازگشت حکومت استبدادی به ایران، که از جذابیت ایران کاست، تشدید شد. همچنین، ناامیدی از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که در رفع تبعیض از مسلمانان شکست خورده بود، این فرایند را تقویت نمود. با این حال تعداد کمی از آذربایجانیها خواستار استقلال کامل سیاسی شدند؛ برخی این هدف را تا فروپاشی امپراطوری روسیه در انقلاب ۱۹۱۷ غیر واقعی می‌دیدند.

هویت رو به رشد آذربایجانی در حزب مساوات (۱۹۱۱) تجسم یافت. اولین پلاتفرم انتشار یافته‌ی این حزب، شامل تعهد به ناسیونالیسم سکولار ترکی و تاسیس آذربایجان خودمختار متحد با روسیه، در فدراسیونی از کشورهای آزاد و برابر بود. مساوات کوشید تا مسلمانان را با تمایلات مختلف سیاسی‌شان در بر بگیرد و آنان را متحد سازد. استفاده از عبارات «خودمختار» و «آزاد و مستقل» در جزوات مختلف، این را می‌رساند که نویسندگان درباره‌ی میزان واقعی استقلال مطلوب آذربایجان موضع روشنی نداشته و یا حداقل از مطالبه‌ی استقلال هراس داشتند. مساوات هسته‌هایی را در ایران و به خصوص تبریز، رشت، اردبیل، ارومیه، خوی، ماکو و مناطق مرزی تشکیل داد. متلاشی شدن ارتش روسیه در

قفقاز طی انقلاب، به مساوات فرصت تاسیس کشوری مستقل به عنوان بخشی از فدراسیون ماورای قفقاز را داد. بعد از انحلال فدراسیون، آذربایجان کشوری مستقل شد. نزدیک به اعلام [موجودیت] کشور جدید، نصیب بی اوسوباف یکی از فعالان مساوات، شروط موجودیت یک دولت در آذربایجان شمالی را بیان داشت و به جنوب اشاره‌ای نکرد. زمانی که وی برآورد می‌کرد احساسات ناسیونالیستهای آذربایجانی در آنجا نیز بالا گرفته است.^{۷۶}

در ۲۸ می ۱۹۱۸، شورای استانی آذربایجان استقرار کشور جدید - جمهوری دموکراتیک آذربایجان (آذربایجان خلق جمهوری) را اعلام کردند. این اعلامیه اظهار می‌داشت:

۱- آذربایجان کشوری با اختیارات حکومتی کامل است؛ که بخشهای جنوبی و شرقی ماورای قفقاز را تحت حاکمیت مردم آذربایجانی شامل می‌گردد.

۲- توافق شده که شکل حکومت کشور مستقل آذربایجان، جمهوری دموکراتیک باشد.

۳- جمهوری دموکراتیک آذربایجان مصمم به برقراری روابط دوستانه با همه، به خصوص کشورهای همسایه است.

۴- جمهوری دموکراتیک آذربایجان حقوق شهروندی و سیاسی تمامی شهروندان درون مرزها را صرف نظر از قومیت، دین، طبقه، شغل یا جنسیت کاملاً تضمین می‌کند؛

۵- جمهوری دموکراتیک آذربایجان مشوق توسعه‌ی آزاد همه‌ی ملیتهای ساکن در درون مرزهای خود است.

۶- تا زمان تشکیل مجلس موسسان آذربایجان، حاکمیت ارشد آذربایجان به شورای ملی منتخب و دولت محلی محول می‌گردد که در قبال این شورا مسئول است.^{۷۷}

ابقا نام آذربایجان بر این نگرانی در ایران دامن زد که جمهوری جدید با حمایت عثمانی در نظر دارد تا آذربایجان جنوبی را از ایران جدا کند. دولت برای کاهش نگرانیهای ایرانیان، در بسیاری از مکاتبات خارجی خود، جمهوری جدید را جمهوری آذربایجان قفقاز نامید.

تشکیل جمهوری جدید، منادی حقوق برابر برای همه شهروندان صرف نظر از مذهب، منشا قومی یا جنسیت بود و آذربایجان، اولین کشور مسلمان بود که به زنان حق رای اعطا نمود.

مجادله بر سر هویت ملی کشور جدید ادامه یافت. جهت گیری خارجی آذربایجان به سرعت، عمدتاً بر این اساس که کدام دولت خارجی ظاهراً از استقلال نوپای کشور حمایت می کند، و کمتر بر اساس فاکتورهای ایدئولوژیک ناشی از هویت ملی، تغییر یافت. دولت جمهوری، ترکی را زبان رسمی کشور دانست. کارمندان دولت می بایست تمامی امور را در آن دو سال به آن زبان انجام می دادند، که تلاشی بود برای پایان دادن به استیلای روسیه. بحث اقتباس ترکی عثمانی به جای ترکی آذربایجانی نیز مطرح بود. برنامه ی حزب مساوات در کنگره دوم حزب در دسامبر ۱۹۱۹ مطرح شد که بر اساس آن لهجه ی عثمانی باید در دبیرستانهای آذربایجان اجباری باشد. ساختار زبان ترکی در همه سطوح در مدارس معرفی شد و تاریخ ملل ترک جایگزین تاریخ روسیه گردید. یکی از اهداف اولیه مساوات بازگشایی دانشگاهی در باکو با ساختار آذربایجانی بود. این هدف در سپتامبر ۱۹۱۹ محقق شد. بعد از غلبه ی شوروی بر جمهوری آذربایجان، زبان روسی به عنوان اولین زبان دانشگاهی تحمیل شد.

ارتش سرخ کشور جدید شوروی تلاش کرد تا مجدداً به مرزهای امپراطوری سابق روسیه دست یابد. در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰، نیروهای شوروی به کمک هواداران کمونیست آذربایجانی بر جمهوری دموکراتیک آذربایجان غلبه کرده، به استقلال آن تنها بعد از ۲۳ ماه خاتمه داده و آن را به اتحاد شوروی ملحق ساختند.

فصل سوم: سه جنبش و سه سرکوب

شیخ محمد خیابانی و حکومت دموکراتیک آزادستان

در روزهای پایانی سلطنت قاجار سه انقلاب در ایران روی داد: گیلان، خراسان و آذربایجان. فعالان آذربایجانی شمال و جنوب، همچون سایر گروههای قفقازی، در قیام فعال بودند. این انقلابها توسط افراد انقلابی رهبری می‌شد که اعتقاد داشتند استقرار اصلاحات دموکراتیک در منطقه خودشان منجر به لیبرال شدن بقیه ایران می‌شود. از این سه انقلاب، انقلاب تحت رهبری خیابانی در آذربایجان بزرگترین تهدید برای رژیم ایران بود. خیابانی که یک روحانی تحصیل کرده بود، هنگام تحصیل در قفقاز، ایده‌های رادیکال را پذیرفته بود. او توسط نیروهای ترکیه که آذربایجان ایران را در ۱۹۱۵ اشغال کرده بودند، تبعید شد. زیرا ایدئولوژی اسلامگرایی را که ترکیه‌ایها تلاش می‌کردند در همان زمان ترویج دهند، رد کرد، چون آن را به مثابه تلاشی برای جدا ساختن و الحاق ایالت آذربایجان [به عثمانی] می‌دانست. وی در اوایل این انقلاب، کنفرانسی از نمایندگان اغلب شهرهای آذربایجان ایران تشکیل داد. بعد از کنفرانس، روزنامه دو زبانه‌ی فارسی-ترکی به نام تجلّد منتشر کرد. شاخه‌ی آذربایجانی حزب دموکرات به فرقه دموکرات آذربایجان تغییر نام داد. دموکراتهای تبریز در باکو شعبه‌ای تشکیل دادند که در ۱۹۱۸ شروع به انتشار روزنامه خود، آذربایجان کرد. از جمله مطالباتی که کنفرانس

آذربایجان به دولت مرکزی ایران ارسال داشت، انتصاب دولتمرد آذربایجانی که مورد اعتماد مردم ایالت باشد؛ جلسه فوری شورای ملی در تهران؛ و تشکیل مجدد انجمن‌ها، به گونه‌ای که در قانون مشروطه آمده بود. خیابانی در نطق پایانی خود در کنفرانس اعلام کرد که آذربایجان علیرغم فداکاریهای خود در انقلاب مشروطه، نه سهم عادلانه‌ای از وکالت مجلس دریافت کرده و نه بودجه‌ای منصفانه از دولت مرکزی. وقتی شاه خواسته‌های آنها را رد کرد، خیابانی دست به اقدام زد و کلّ ایالت آذربایجان را با تاسیس حکومت خودمختار آزادستان در آوریل ۱۹۲۰ تحت کنترل درآورد.

خیابانی دستور داد تا از زبان ترکی آذربایجانی در ایالت استفاده شود. اصرار وی بر حمایت از روزنامه نگارانی که به زبان ترکی آذربایجانی می‌نوشتند، منجر به شکافی بین او و احمد کسروی شد که از آذربایجان ایران اخراج شده بود. چون نسبت به استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در ایالت انتقاد می‌کرد. خیابانی هم مثل بسیاری از هم‌تایان آذربایجانی

شمال میان تمایز فرهنگی ترکها و جعل پیوندهای سیاسی با ترکیه تفاوت قائل می شد؛ وی از حق ساکنان ایالت در استفاده از زبان ترکی آذربایجانی دفاع می کرد و علیه حضور عثمانیها و تاثیر آن بر آذربایجان به پاخاست. تحت تاثیر میرزا تقی خان، خیابانی احیای ادبی محلی را هم ترویج کرد.

مطالبات خیابانی هم هویت آذربایجانی و هم هویت ایرانی را منعکس می کرد. خیابانی خواهان جدایی استانهای آذربایجان از ایران نبود، ولی از تغییر روابط بین مرکز و پیرامون و ابقای حقوق زبان برای آذربایجانیها حمایت می نمود و به همین دلیل در راه ایجاد یک ایران دموکراتیک با پلورالیسم فرهنگی مبارزه کرد. او واژهی وطن را برای اشاره به ایران و آذربایجان به کار بست. به عنوان بخشی از اصلاحات انجام شده در دوره ی کوتاه خودمختاری، خیابانی نسبت به تاسیس مدارس به زبان ترکی آذربایجانی در آذربایجان ایران، از طریق استخدام معلمینی از آذربایجان شمالی و ترکیه اقدام نمود.

اصلاحات و برنامه های فرهنگی خیابانی به فاصله کوتاه پس از قیام او در سپتامبر ۱۹۲۰ توسط نیروهای رضاخان سرکوب گردید و خود او نیز چندی بعد کشته شد. موفقیت رضاخان در کنترل جنبشهای خودمختاری، نقطه عطفی در اوج قدرت شاه ایران بود.

فرقه ی دموکرات آذربایجان

با حمله متفقین، اشغال ایران و تبعید رضاشاه در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ش) فضا برای انجام فعالیتهای سیاسی لیبرال مساعد شد و همچنین شرایط را برای نشر افکار ایدئولوژیک در قالب آثار فرهنگی که پیش از این دوران نوشته شده بودند، مهیا گردانید. برخی از این آثار مبین این نکته بود که تمرکزگرایی رضاشاه باعث انتشار اصولی در ایران گردید که بسیاری از آنها از سوی آذربایجانیها عنوان شد.

در زمان اشغال ایران، آذربایجان شمالی بخشی از شوروی به حساب می آمد. در این زمان روابط بین آذربایجانیهای دو سوی رود آراز احیا شد و بسیاری از قید و بندها در مسیر ایجاد رابطه مستقیم بین طرفین برداشته شد.^{۱۶} شوروی سربازان آذربایجانی را در منطقه مرزی ایران با این کشور مستقر کرد و آذربایجانیها را از آذربایجان شوروی جهت عملی نمودن اهداف خود روانه ایران نمود. این افراد نشریات آذربایجانی زبان مثل «وطن یولوندا» را با الفبای عربی منتشر کردند. موضوع مشترک این نشریات میراث مشترک آذربایجانیهای دو سوی رود آراز و اهمیت احیای روابط بین آنها بود.

مسلمانها را از اجرای این سیاست در پی نفوذ در بین اقلیتهای قومی ایران و استفاده از آنها به عنوان اهرم فشار علیه تهران بود. به هر حال به نظر می‌رسد که این سیاست مورد حمایت دولت باکو نیز بود؛ بسیاری از دولتمردان باکو برای پیشبرد اهدافشان از تبلیغات قومی بهره گرفتند. در سپتامبر ۱۹۴۵ فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری جعفر پیشه‌وری تشکیل شد. می‌توان گفت که فرقه دموکرات شعبه آذربایجانی حزب کمونیست توده و متمایل به شوروی بود. فرقه نیز حامی احقاق حقوق زبانی اقلیتهای قومی در ایران بود. عمده موارد اختلاف فرقه دموکرات با حزب توده در مورد میزان تمرکزگرایی دولت مرکزی، رابطه ایالتها و مرکز و همچنین مسئله برتری هویت قومی بر هویت طبقاتی بود. فرقه دموکرات حامی یکپارچگی آذربایجانیها و جلوگیری از ایجاد تنش بین آنها بود. هسته مرکزی فرقه دموکرات متشکل از آذربایجانیهایی بود که مدت زیادی از عمرشان را

در آذربایجان شوروی سپری کرده بودند ولی اکثریت فعالان حزب توده ساکن تهران بودند. فرقه دموکرات عنوانی شبیه جنبش سیاسی خیابانی را برگزید تا تداوم افکار سیاسی را نشان دهد و اکثر اعضای تشکیل دهنده فرقه از هم‌زمان خیابانی بودند؛ فرقه در اولین بیانیه‌اش به طرفداری از احقاق حقوق آذربایجانی و استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در مدارس همانند سایر زبانها پرداخت. در اکتبر ۱۹۴۵ و با حمایت شوروی که شمال ایران را در اشغال خود داشت فرقه با تلاشی بسیار توانست دولت ایالتی آذربایجان را تأسیس کند. در ژانویه سال بعد دولت ایالتی کردستان به مرکزیت مهاباد تشکیل شد. اکثر ناظران غربی ادعا می‌کنند که تشکیل حکومت ایالتی آذربایجان طی سالهای (۴۶-۱۹۴۵) توسط شوروی بوده و پدیده‌ای محلی به شمار نمی‌آید. در حالی که حمایت شوروی در این مورد حتمی به نظر می‌رسد، اما بسیاری از مطالبات دولت ایالتی، محلی و منطقه‌ای بوده است. در ابتدا اکثریت جمعیت آذربایجان از اقدامات صورت گرفته توسط فرقه در حیطه اقتصاد، زیرساختها و موقعیت زبان ترکی آذربایجانی حمایت می‌کردند. رهبران فرقه دموکرات اسم این دولت را به خاطر شرایط سیاسی روز و امکان مقابله شوروی، جمهوری دموکراتیک آذربایجان (ADR) نامیدند.

رهبران فرقه در بیانیه‌های دولت ایالتی اعلام کردند که آذربایجان ملت واحدی است و خواستار جدایی از ایران نیست و سه تقاضای عمده مطرح کردند:

استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در مدارس محلی و ادارات دولتی، بازگشت درآمدهای ماحصل از مالیات به این منطقه برای توسعه در بخشهای مختلف آن و تأسیس مجلس ایالتی مطابق قانون اساسی.

رهبری فرقه، تهران را به خاطر بی توجهی به مطالبات محلی محکوم کرد و اعلام داشت که زبان، فرهنگ و تاریخ این منطقه به ملت آذربایجان هویت مجزای ملی اعطا کرده است.

لایحه پیشنهادی فرقه که در نوامبر همان سال از سوی مجلس ملی تبریز در دسامبر ۱۹۴۵ به تصویب رسید از آذربایجان به عنوان یک ملت نامبرده شده و در همان حین نیز متعهد به حفظ تمامیت ارضی ایران شده بود. این بیانیه بیانگر هویت ملی رهبران فرقه به عنوان آذربایجانیهایی که در چهارچوب سیاسی ایران فعالیت می کنند، بود. این اعلامیه عنوان می نمود که:

۱- مردم آذربایجان دارای تاریخی با مشخصه‌های فرهنگی، سنتی و زبانی خاص هستند. این مشخصه‌ها آذربایجان را مستحق داشتن استقلال و آزادی مطابق با منشور آتلانتیک می‌نماید.

۲- ملت آذربایجان تمایل به جدایی از ایران و آسیب رساندن به تمامیت ارضی ایران ندارند. چرا که از اهمیت نزدیکی روابط سیاسی، آموزشی و فرهنگی میان خود و سایر استانها آگاه بوده و از نقش خود در جهت ایجاد ایرانی مدرن به خود می‌بالد.

۳- ملت آذربایجان آشکارا و به طور رسمی اعلام می‌دارد که دارای حق تشکیل دولت مستقل همانند سایر ملل زنده و پویای دنیا بوده و حق کنترل امور محلی و ملی را با رعایت تمامیت ارضی ایران برای خود محفوظ می‌دارد.

۴- ملت آذربایجان تعلق خاص به زبان ملی و مادری خویش دارد. این اعلامیه بیان می‌دارد که جایگزینی زبانی دیگر به جای زبان مادری در بین مردم به پیشرفت تاریخی این ملت آسیب رسانده است. این کنگره، دولت ایالتی را در به کارگیری زبان ترکی آذربایجانی در مدارس و ادارات دولتی در اولین زمان ممکن مسئول می‌داند.

دولت جدید برای ایجاد ارتباط با تاریخ آذربایجان، به احترام بابک که بر علیه اعراب در آذربایجان قیام کرده بود و همچنین نیروی نظامی سلسله ترک صفویه، سربازان و ارتش خود را بابک و قیزیل‌باش نامیدند. در زمان دولت ایالتی زبان ترکی آذربایجانی در مدارس و دانشگاه آذربایجان مورد استفاده قرار گرفت و دانشگاه تبریز در این زمان تأسیس شد.

که در آن دروس به زبان ترکی آذربایجانی ارائه می‌شد. ایستگاه رادیویی به زبان ترکی آذربایجانی در تبریز تأسیس شد. در تابستان ۱۹۴۶ از سوی مسئولین یک سری کتاب مرتبط با فرهنگ و تاریخ آذربایجان منتشر شد.

سپتامبر ۱۹۴۶، پرچم جدیدی برای حکومت ایالتی آذربایجان تهیه شد و سرود ملی ایران نیز در این منطقه منسوخ گردید. این حکومت طی نیمه دوم سال ۱۹۴۶ به خاطر کاهش حمایت عمومی، تضعیف شرایط اقتصادی و انزوای این حکومت رو به افول گذاشت و پس از عقب نشینی نیروهای شوروی از منطقه آذربایجان در ماه می، تهران به تبریز حمله کرد. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۶ (۲۱ آذر ۱۳۲۵) دولت ایالتی آذربایجان توسط نیروهای ارتش شاهنشاهی سرنگون شد.

پذیرش شرایط ارائه شده دولت ایالتی از سوی دولت مرکزی اهمیت الحاق آذربایجان به ایران و حفظ حقوق زبانی و استقلال اقتصادی را نمایان می‌سازد. مطالبات دولت ایالتی چنین بود: حق تحصیل فرزندان به زبان مادری، جذب ۷۵ درصد از درآمد مالیات در همین منطقه و اختصاص ۲۵ درصد از درآمد گمرکی این منطقه به دانشگاه تبریز. هرچند تهران به این توافق نامه عمل ننمود و سرکوب فرهنگی آذربایجان را تشدید کرد. نیروهای ارتش هزاران نفر از آذربایجانیها را کشته و زخمی کردند، تعداد زیادی نیز مجبور به مهاجرت شدند. بسیاری از اعضای کابینه پیشه‌وری به علاوه شخصیت‌های فرهنگی به آذربایجان شوروی گریختند و بعدها فعالیت خویش را برای گسترش فرهنگ، آداب و رسوم سمبلیک خویش ادامه دادند. اکثر شعرای آذربایجان شوروی از اهالی آذربایجان ایران بودند. فروپاشی کانون خانواده‌ها، تبعید و مهاجرت آنها به آذربایجان شوروی عامل مهمی در شکل‌گیری فرهنگ، هویت و اصالت آذربایجانیها در ایران داشت و این امر از تنفر نسبت به رژیم شاه ریشه می‌گرفت؛ به خاطر این انزجار آذربایجانیها حضور فعالی در انقلاب ۱۹۷۹ داشتند. باکو به انتشار آثار ادبی بسیاری به زبان ترکی آذربایجانی ادامه داد و احیای روابط و پیوندها با آذربایجانیهای ایران را خواستار شد و سرکوب آنها را نیز محکوم کرد. به عنوان مثال در سال ۱۹۴۷ فیلمی درباره آذربایجانیهای ایران در باکو به نمایش درآمد. این فیلم نشان‌دهنده سرکوب آذربایجانی‌ها در جنوب و محدودیتهای استفاده از زبان مادریشان بود. در طول فیلم رودخانه آراز، سمبل قوی جدایی آذربایجان، به تصویر کشیده شده بود؛ ادامه روند تولید این گونه آثار فرهنگی بیانگر تمایل آنها جهت ایجاد روابط بین آذربایجانیها بود و این امر نشان می‌دهد که فعالیتهای صورت گرفته در باکو ریشه داشته و ارتباطی با خواسته‌های مسکون ندارد.

انقلاب اسلامی ایران و حزب خلق مسلمان

بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران آذربایجانی مشغول تهیه تضمین حقوقی برای زبان همه اقلیتها در قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی بودند. بنابر اصل ۱۵ قانون اساسی زبانهای قومی و محلی می‌توانند در مطبوعات و رسانه‌های جمعی مورد استفاده قرار گیرند و ادبیات آنها در مدارس تدریس شود. اصل ۱۹ قانون اساسی بیان می‌کند که همه مردم ایران از هر گروه و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردار خواهند بود و رنگ و نژاد و زبان هیچ مزیتی به بار نخواهد آورد.^{۵۶} هر چند از اجرای این بندها جلوگیری شد اما بعدها این اصول به عنوان ارکان مهم مطالبات فعالین آذربایجانی ایران برای استفاده از زبان مادری به کار گرفته شد. بیان این حقوق در قانون اساسی نشان می‌دهد که مطالبات حقوق زبانی در دوران انقلاب ابراز شده بود. در کنگره انجمن نویسندگان ایران در سال ۱۹۷۹ «رضا براهنی»، نویسنده آذربایجانی برای گنجاندن حق استفاده از زبان اقلیتها در منشور انجمن تلاش کرد. در این دوران گسترده‌گی تحرکات سیاسی بر پایه اصل قومیت در حمایت گسترده آذربایجانیها از آیت‌ا... شریعتمداری در رویارویی با حکومت مرکزی بر سر تهیه پیش نویس قانون اساسی در سال ۱۹۷۹ به خوبی مشاهده شد.

شریعتمداری تمرکز قدرت را در دست حکومت مرکزی، غصب حاکمیت از مردم می‌دانست. وی بنا به این دلیل خواستار اعطای حقوق محلی شد. بسیاری از آذربایجانیها به همراه برخی گروههای قومی غیر فارس به دلیل آگاهی از اعتراض شریعتمداری نسبت به تمرکز دولت در قانون جدید و احتمالاً به دلیل دیدگاه حاضر خویش - که تمرکز زیاد قدرت در مرکز را با منافع استانهای آذربایجان در تضاد می‌دیدند - رفراندوم قانون اساسی در ۲ دسامبر ۱۹۷۹ را تحریم کردند.

شورش تبریز

علی‌رغم مخالفت صریح آیت‌ا... شریعتمداری با قانون اساسی، رادیو تبریز طی اطلاعیه‌ای به دروغ از طرف ایشان اعلام کرد که وی برای شرکت مردم در این رفراندوم فتوا صادر کرده است. مردم پس از آگاهی از این اقدام رادیو به شدت خشمگین شدند. دوم دسامبر ۱۹۷۹ تظاهرات گسترده‌ای در اعتراض به این عمل رادیو برگزار شد. تظاهرکنندگان ضمن اعتراض به اقدام رادیو، رفراندوم را تقلب خواندند.^{۵۷}

پنجم دسامبر (۱۴ آذر ۵۸) آذربایجانیها از سایر مناطق استان و بیرون از آن روانه تبریز شدند تا در تظاهرات فردای آن روز که از سوی جنبش خلق مسلمان سازماندهی شده بود، شرکت کنند.^{۵۸} در همین روز طی حمله‌ای که به منزل آیت‌ا... شریعتمداری در قم شد، یکی از محافظان وی کشته شد که این حمله در پی تقاضای مکرر دولت مبنی بر لغو

تظاهرات ۶ دسامبر صورت گرفت و این تصور را بوجود آورد که این امر توسط نهادهای دولتی و برای ارباب شریعتمداری و اجبار جنبش خلق برای فراموش کردن مطالبات بوده است.

تظاهرات ۶ دسامبر (۱۵ آذر) به اعتراض بزرگی علیه قانون اساسی جدید و هتک حرمت منزل آیت... شریعتمداری تبدیل شد. تظاهرکنندگان برج ارتباطات تبریز را که از آنجا رادیو تبریز برنامه پخش می کرد، به تصرف خود درآوردند.

مطالبات تظاهرکنندگان و هیجان موجود بین آنها نشان داد که مسأله قانون اساسی و حمله به منزل شریعتمداری فعالیتهای آنها را شدت بخشیده است. مطالبات آنها بازتاب دو موضوعی بود که به چالش عمده میان دولت و نمایندگان آذربایجان در تابستان ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) تبدیل شده بود. این مطالبات عبارت از نظارت بر انتصاب مأموران دولتی در استانهای آذربایجان و تأسیس رادیو و تلویزیون محلی بود.^{۵۹}

معترضان ضمن تصرف صداوسیما و ادارات تبریز کنترل فرودگاه شهر را به دست گرفتند. در این بین نیروهای انتظامی مستقر در تبریز از مقابله با تظاهرکنندگان سر باز زدند. نیروی هوایی به حمایت از تظاهرات برخاست و تعداد زیادی از سربازان در حمایت از

آیت... شریعتمداری در تظاهرات شرکت کردند.^{۶۰} در طی چند روز اعتراضات به بیرون از تبریز سرایت کرد. نیروهای معترض و مخالف آذربایجانی کنترل بسیاری از ادارات و تأسیسات دولتی شهرهای آذربایجان نظیر ارومیه و اردبیل را به دست گرفتند. شاخه‌های جنبش خلق در ارومیه و سایر شهرها حمایت خویش را از تظاهرات و شریعتمداری اعلام کردند.^{۶۱} برخی از شهروندان ارومیه با الگو گرفتن از تظاهرات تبریز سعی در تصرف رادیو و تلویزیون ارومیه کردند اما در آخرین لحظات این تلاش ناکام ماند.^{۶۲} در شهر گرمی - نزدیک اردبیل - نیروهای محلی کنترل کلیه ادارات و تأسیسات محلی از جمله زندان شهر را بر عهده گرفتند و کلیه زندانیان را آزاد کرده و مأمورین انقلابی محلی را در همانجا زندانی کردند.^{۶۳}

در برخی موارد شورش‌ها خواست مردم را مبنی بر کنترل امور استان بیان کردند. به عنوان مثال جنبش خلق مسلمان طی اطلاعیه‌ای که از رادیو پخش شد، خواستار برکناری نمایندگان دولت مرکزی از استانهای آذربایجان شد. این اطلاعیه بر احقاق حقوق کلیه کردها نیز نظیر مردم آذربایجان تأکید داشت.^{۶۴}

در طول تظاهرات تبریز، تعدادی از چهره‌های شاخص جنبش خلق این شعار را ابراز کردند که «همه مردم ایران حق انتخاب دارند». به گفته یک شاهد عینی شرکت‌کننده در تظاهرات، این شعارها به طور حرفه‌ای بکار برده شده بود و نشان می‌داد که این امر یکی از اهداف والای جنبش خلق مسلمان می‌باشد و جالب اینجاست که شعار به زبان فارسی

منتشر شده بود. این شاهد عینی معتقد است که این شعار برای جلب حمایت اقلیتهای دیگر قومی و عمدتاً کردها بوده است. شرکت کنندگان در تظاهرات این امر را بیان کرده‌اند که سخنرانیها به زبان ترکی آذربایجانی بوده و هر کس هم که سعی داشت به زبان فارسی صحبت کند - به غیر از آذربایجانیهایی که طرفدار جنبش بودند - مورد تمسخر جمعیت قرار می‌گرفته است. در مدتی که تظاهر کنندگان کنترل برج ارتباطی شهر را در اختیار داشتند به تعدادی از گروههای سیاسی اجازه دادند تا اطلاعیه صادر کنند. یکی از این اطلاعیه‌ها در ۷ دسامبر (۱۶ آذر) خواستار کنترل کامل استان شد و تأسیس شورای استانی که بتواند امور استانی آذربایجان شرقی را بر عهده بگیرد، مطرح گردید و از تمام مأمورین دولتی خواسته شد که از این اطلاعیه تبعیت کنند.^{۶۵}

این تظاهرات در ۶ دسامبر و پس از آنکه نماینده حکومت، شریعتمداری را در خانه‌اش ملاقات کرد - از دیدگاه بیرونی این ملاقات حالت دلجویی داشت - ضربه سختی خورد. نماینده حکومت در طول این دیدار به شریعتمداری هشدار داد که بر اساس تصمیم شورای

انقلاب اسلامی، اگر طرفداران شریعتمداری ظرف ۲۴ ساعت برج ارتباطی شهر را تخلیه نکنند، تبریز بمباران خواهد شد.^{۶۶} در همان حین گارد انقلاب توسط هلی‌کوپتر وارد تبریز شد و در دانشگاه تبریز مستقر گردید. دانشگاه تبریز در طول تظاهرات در اختیار نیروهای چپی طرفدار خمینی قرار داشت. آیت‌ا... شریعتمداری از بیم اینکه تبریز به کردستان دوم تبدیل شود - تلاش رژیم برای سرکوب غائله کردستان که منجر به کشتار عظیم مردم کردستان شده بود - و با توجه به اینکه وی از خونریزی پرهیز می‌کرد، از رویارویی میان طرفداران خود و حکومت جلوگیری کرد. وی از طرفداران خویش خواست که تظاهرات را متوقف کرده و برج ارتباطی و ساختمانهای دولتی را تخلیه کنند. دعوت شریعتمداری برای تخلیه برج در نزد مردم به عنوان بخشی از سازش وی با حکومت مطرح شد که بر طبق این سازش آذربایجانیها کنترل بیشتری بر امور محل خواهند داشت و کلیه انتصابهای مهم با موافقت شریعتمداری مجاز خواهد بود. این در حالی بود که شایعه توافق مبنی بر واگذاری حق کنترل بر انتصابهای استانی به شریعتمداری نشان می‌دهد که هیچ‌گونه توافقی صورت نگرفته است. چرا که شریعتمداری با دخالت مستقیم روحانیون در سیاست مخالف بود و بنابراین چنین پستی را برای خود نیز درخواست نکرد.

طرح توقف تظاهرات توسط شریعتمداری جهت جلوگیری از خونریزی بود. اما در نهایت به این نتیجه رسید که شانس آذربایجانیها برای حفظ دستاوردهای قیام کم است، چرا که به علت وضعیت جغرافیایی آذربایجان، شرایط برای حفظ جنبشهای انقلابی وجود

نداشت.^{۶۷} در ۹ دسامبر (۱۸ آذر) و بنابه درخواست شریعتمداری، تظاهرکنندگان از کنترل برج ارتباطی و دیگر مؤسسات دولتی صرف نظر کرده و آنها را به حامیان حکومت واگذار کردند. پس از اشغال مجدد این ساختمانها، نیروهای دولتی اقدام به حمله به دفاتر جنبش خلق در آذربایجان کردند و بسیاری از فعالان این جنبش را دستگیر نمودند. هرچند مردم از واقعیت امر مذاکره بین شریعتمداری و حکومت مطلع نبودند اما دیری نپایید متوجه شدند که حکومت در صدد توافق با تظاهرکنندگان نبوده و آنها بی جهت برج ارتباطی و مراکز دولتی را تخلیه کرده اند. دور جدیدی از خشونتها میان تظاهرکنندگان و نیروهای دولتی شکل گرفت که با کنترل مجدد تظاهرکنندگان بر برج ارتباطی همراه بود. مابین دسامبر ۱۹۷۹ و ابتدای ژانویه ۱۹۸۰ (آذر و دی ۱۳۵۸) کنترل برج چندین بار دست به دست شد. در این میان تظاهرکنندگان آذربایجانی از موقعیت بهتری برخوردار بودند.

طی هفته اول کشمکشها، یکی از سربازان حزب توده (حزب توده در آن موقع طرفدار آیتا... خمینی بود) فرستنده رادیویی شهر بناب را از کار انداخت و از پخش برنامه‌ها

جلوگیری کرد.^{۶۸} در پی این اقدام جنبش خلق ابزار اصلی ارتباط با مردم آذربایجان را از دست داد و در نتیجه توانایی تغییر و سازماندهی آنها را به آسانی نداشت. این عمل ضربه شدیدی به قیام زد.

۱۳ دسامبر (۲۲ آذر) جمعیتی بالغ بر ۷۰۰ هزار نفر در حمایت از شریعتمداری در تبریز تظاهرات کردند. تظاهرکنندگان ضمن رد قانون اساسی، خواستار آزادی روشنفکران آذربایجانی که توسط دولت بازداشت شده بودند و عقب‌نشینی نیروهای نظامی غیر آذربایجانی از این استان شدند.^{۶۹} روز ۲۷ دسامبر ۹ نفر از نیروهای گارد انقلاب توسط طرفداران آیت‌ا... شریعتمداری به گروگان گرفته شدند و متعاقباً در روز ۲ ژانویه آزاد گردیدند.

حکومت مجبور شد برای سرکوب شورش، نیروی انتظامی از خارج آذربایجان بیاورد. اماکن و تأسیسات مهم تبریز در عرض مدت کوتاهی چند بار دست‌به‌دست شد. اما تظاهرات کنندگان به مدت ۵ هفته تبریز را در کنترل خویش داشتند. هنگامی که رادیو در اختیار نیروهای حکومت بود، پیامهایی از طرف روحانیون آذربایجانی نظیر آیت‌ا... موسوی اردبیلی پخش گردید. این امر نشان می‌دهد که موضوع قومیت برای معترضان امری مهم بوده و پخش برنامه به زبان ترکی آذربایجانی نیز مفید واقع شده است. کشمکشها بین معترضان آذربایجانی و گارد انقلاب ادامه یافت و در هفته دوم ژانویه شدت گرفت. مدتی بعد و پس از اعدام ۱۱ نفر از سران جنبش خلق مسلمان، روز ۱۲ ژانویه (۲۲ دی) دفاتر حزب توسط گارد انقلابی اشغال شد و رویارویی به شدت افزایش یافت. روز ۱۹ ژانویه (۲۹ دی)، ۲۵ نفر از افسران و درجه‌داران پایگاه هوایی تبریز به اتهام فعالیت برای براندازی نظام دستگیر، محاکمه و محکوم شدند.^{۷۰}

دولت کسانی را که مظنون به مشارکت در شورش بودند، دستگیر کرد و مخالفان را حذف نمود. روز ۲۲ می ۱۹۸۰ (اول خرداد ۱۳۵۹) بقیه سران جنبش نیز اعدام شدند. شریعتمداری درخواست حکومت را مبنی بر انحلال جنبش خلق پذیرفت. وی طی بیانیهای در پاسخ به این درخواست اعلام کرد که با سیاستهای موجود دولت، نیازی به

انحلال این جنبش نیست چرا که دولت تمام احزاب را به عنوان آمریکایی، صهیونیست و ضد انقلابی غیرقانونی اعلام کرده است. اشاره وی به این امر بود که دولت برای افترا زدن به احزاب که «جنبش خلق مسلمان» نیز یکی از آنهاست، از این عناوین بهره گرفته است.^{۷۱}

طبق نظر یک فعال برجسته، این جنبش در زمان بسته بودن دفاترش در ایران، تلاشی برای تجدید فعالیتهای خود نکرده است. چرا که به انجام فعالیتهای زیرزمینی علیه حکومت

اعتقادی نداشت و فقط به فعالیت سیاسی آشکار معتقد بود. با این وجود جنبش خلق مسلمان به طور رسمی منحل نگردیده بود.

وقایع دسامبر ۱۹۷۹ (آذر ۵۸)، نقطه بازگشت بسیاری از آذربایجانیها در مورد روابطشان با جمهوری اسلامی بود. افرادی که انتظار داشتند، انقلاب به ممنوعیت زبان و فرهنگشان خاتمه دهد، متوجه شدند که بسیار خوش بین بوده‌اند. آذربایجانیها به ویژه مسن‌ترها و محافظه‌کاران طرفدار آیت‌ا... شریعتمداری وی را بیگانه و مورد تحقیر حکومت جدید یافتند و بسیاری هم به حد نارضایتی از دولت رسیدند. پس از سرکوب ناآرامی‌ها، آذربایجانیهای بسیاری از شرکت در انتخابات ارگان‌های ملی ایران سر باز زدند. چرا که به این باور رسیده بودند که رأی آنها تأثیری نخواهد داشت.^{۷۲}

آیت‌ا... شریعتمداری پس از دسامبر ۱۹۷۹ (آذر ۵۸)، سکوت را ترجیح داد و از مصاحبه‌ها و حضور در انظار عمومی خودداری کرد. وی هر روز صدها نفر از پیروان خود را که عمدتاً آذربایجانی بودند در قم به حضور می‌پذیرفت. وی از شرکت در جنگ ایران علیه عراق حمایت می‌کرد. اما وقتی جنگ پس از اخراج نیروهای عراقی از داخل مرزهای ایران ادامه یافت، شریعتمداری به انتقاد از جنگ پرداخت. حکومت این مسئله را به عنوان تهدیدی علیه خود قلمداد کرد و در آوریل ۱۹۸۲ (فروردین ۶۱) شریعتمداری را به شرکت در کودتا علیه حکومت متهم نمود.

منابع و مأخذ:

۱. تاریخ دیرین ترکان ایران، پروفیسور زهتابی
۲. تاریخ ایلام، پی یئر آمیه، ترجمه: شیرین بیانی
۳. سرگذشت قانون، علی پاشا صالح
۴. اولجاس سلیمان، آزی یا استانبول
۵. مرزها و برادری، دکتر برندا شافر
۶. جنبش خلق مسلمان، ماشاءالله رزمی